



۴۴

ویژه نامهء منوچهر نیستانی



زندگینامه
... از نگاه دیگران
اشعار



زندگینامه



<http://www.persian-language.org>



آوای آزاد

<http://www.avayezad.com>

منوچهر نیستانی در چهارم مرداد ماه ۱۳۱۵ در کرمان متولد شد، آموزش ابتدایی را در کرمان به پایان برد. تحصیلات متوسطه را ابتدا در کرمان و پس از آن در تهران در مدرسه دارالفنون ادامه داد و از کودکی منوچهر نیستانی با روحیه انزوا جویانه‌ای که داشت، بیشتر وقت‌اش را در صندوق خانه قدیمی خانه و میان کتاب‌های قدیمی پدر و پدربزرگ سپری می‌کرد و از همان زمان بود که با متون کلاسیک و شعر شاعران معاصر آشنا شد، نیستانی نخستین شعرهایش را در روزنامه "بیداری"، "هفت‌ودا" و "اندیشه کرمان" منتشر کرد و شعرهای تند سیاسی‌اش را که در مطبوعات منتشر می‌شد با نام‌های "چلنگر"، "توفیق"، "رزم" و "مردم" امضاء می‌کرد. نیستانی اولین مجموعه شعرش را با نام "جوانه" در سال "۱۳۳۳" در کرمان در انتشارات خواجه منتشر کرد. شعرهای این مجموعه بیشتر در حال و هوای یک نوجوان تازه از راه رسیده بود که وقایع روز از نظرش دور مانده بود و با زبانی ساده آن‌ها را به تصویر کشیده بود. بعدها در وصیت نامه‌ای که از منوچهر نیستانی منتشر شد او به علاقه‌اش نسبت به این مجموعه اشاره می‌کند و برخلاف بسیاری از شاعران پیشرو که بسیاری از مجموعه شعرهای نخستین‌شان را از بازار جمع کردند از انتشار "جوانه" احساس نگرانی نمی‌کند حتی دوست دارد که بتواند این مجموعه را تجدید چاپ کند.

نیستانی در ابتدا به دانشکده ادبیات راه می‌یابد ولی در سال ۱۳۳۴ به دانشسرای عالی تهران راه می‌یابد و در رشته ادبیات فارسی مشغول به تحصیل می‌شود در سال ۱۳۳۷ پس از فراغت از تحصیل مجموعه شعر "خراب" را منتشر می‌کند.

اگر چه لحن و نگاه حاکم به شعرهای "خراب"، همان لحن و نگاه مسلط بر اشعار اعتراضی، احساساتی دهه ۳۰ است؛ و اگر چه گاه تأثیری از اشعار نصرت رحمانی در خراب دیده می‌شود، ولی در مجموع، زبان خراب، پخته و مستقل است و خواننده در طول خواندن این اشعار با شاعری متشخص روبرو می‌شود.



در اشعار نیستانی همانند نصرت رحمانی بسیاری از کلمات و تعابیر روزمره راه یافته اند کلماتی که شاعرانه نیستند ولی نیستانی آن ها را شاعرانه کرده است. همزمان در همان سال اقدام به ترجمه روانشناسی و دشواری های تربیتی می کند و بعد به تصحیح و خارستان، دیوان ادیب قاسمی کرمانی، اهتمام می ورزد.

نیستانی پس از اتمام تحصیلات و ازدواج تهران را به مقصد شاهرود ترک می کند در آنجا تا سال ۱۳۴۲ به تدریس ادبیات فارسی می پردازد پس از اتمام دوره ماموریت به تهران باز می گردد و به درخواست م. آزاد که در کانون پرورش فکری کودکان مشغول بود شعر بلندی به نام "گل اومد، بهار اومد" را در کانون پرورش فکری کودکان منتشر می کند که با اقبال زیادی روبرو می شود. در سال ۱۳۵۰ نیستانی سومین مجموعه شعرش را با نام "دیروز، خط فاصله" را در انتشارات رز منتشر می کند. در سال ۱۳۵۷ از آموزش و پرورش بازنشسته می شود و پس از آن شعرهای "دو با مانع" و "مادر من" که شعرهای پس از "دیروز، خط فاصله" است منتشر می شوند اما متأسفانه یادداشت هایی بر کناره کتاب که گردشگر در دیوان های شعر و از جمله دیوان نظامی است و مقدمه ای بر مقدمه متون کهن فارسی پس از سالها هنوز منتشر نشده اند.

منوچهر نیستانی بی شک یکی از شاعران طنزپرداز دهه های ۴۰ و ۵۰ به شمار می رود که در شعرهایش به دغدغه های انسان های فرودست، بیهودگی دنیا و رنج های کارگران می پردازد شعر کارخانه منوچهرنیستانی بی شک یکی از بهترین شعرهای کارگری در ایران به شمار می رود که حتی با شعرهای کارگری کارل سند برگ برابری می کند.

منوچهر نیستانی در نهایت در صبح پنجشنبه ۲۹ اسفند ماه ۱۳۶۰ در حالی که ۵۵ سال بیشتر نداشت دچار سکته قلبی شد و زندگی را وداع گفت

<http://www.poetry.ir>



دفترهای شعر

جوانه کرمان خواجه ۱۳۴۳

خراب تهران ۱۳۳۷

دیروز خط فاصله رز ۱۳۵۰

دو با مانع برگزیده اشعار بزرگمهر ۱۳۶۹.



<http://www.tebyan.net>



منوچهر نیستانی در سال ۱۳۱۵ در کرمان متولد شد و در سال ۱۳۳۴ تحصیلات خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشسرای عالی تهران به اتمام رسانید.

از او مجموعه های «جوانه» ۱۳۳۳، «خراب» ۱۳۳۷، «دیروز»، «خط فاصله» ۱۳۵۰، «دو با مانع» (برگزیده اشعار) ۱۳۶۹ انتشار یافته است. نیستانی در سال ۱۳۶۰ بر اثر سکته قلبی درگذشت. وی علاوه بر شعر در زمینه های ادبی و ترجمه نیز آثاری بر جای گذاشته است.

با خود به دور دست غرویم بیر، که با

قلبم، غمین ، ز هیبت شب، گریه کرده ساز.

خرداد را به شادی، گشتن

در باغ چشم های تو، خواهم من.

در باغ چشم های تو، می خواهم

شعر و شکوفه، خرمن خرمن

اما اگر بهار نیاید...!

نیستانی از شاعران مطرح و پربرابر معاصر محسوب می شود که دارای زبان شعری مستقل و استوار است. شعر نیستانی شعری است اندوهگین، آمیخته به طنزی تلخ که با زبانی ساده و بی پیرایه از جهان پیرامون خویش سخن می گوید.

او در شعرش بیشتر منطقی است تا احساسی، و منطق او در شعر بازتاب دیدگاه های اجتماعی اوست. گرایش عمده شعر نیستانی گرایش عاشقانه است و در کنار آن گرایش اجتماعی نیز به چشم می خورد. زبان شعر او تغزلی است. نیستانی در قالب های غزل، شعر نو نیمایی و شعر بی وزن، اشعاری قابل توجه، نو و عمیق سروده است. در مجموع نیستانی شاعری است آگاه با زبانی خاص خود که در سرودن غزل های عاشقانه - اجتماعی و نومیثانه خود از گونه های دیگر شعرش موفق تر است.



<http://www.caroun.com>

Caroun.com

Manouchehr Neyestani

Poet, Writer & Translator

Manouchehr Neyestani (1936)

One of Iran's most plebeian poets, Manouchehr Neyestani is a native of Kerman and he was a secondary school teacher. He often puts his radical social criticism into witty and decidedly nonacademic poems. Many of these sustain their vividness through a portrayal of life in factories, hospitals and even graveyards. In his poetry, Neyestani has consistently tried to get away from the notion of the poem as a sort of display of literary virtues. Where this is accomplished, his poetry gains in simplicity and effectiveness, without appearing stale or trite. The ant privilege tone of his poetry, together with a deep sense of ordinary experience makes him something of a spokesman for proletarian concerns.

An early bloomer, Manouchehr published his first volume of poetry, *The Bud*, in 1951. Since then, he has published half a dozen books of poetry, translations and children's tales.

Factory, a poetry portray of the estrangement and alienation born and bred in the utterly antipoetic atmosphere of a factory, makes its impact through a series of images that are brought together in simple cadence of language and a straightforward syntax.



... از "نگاه" دیگران



عمران صلاحی

مهمترین مولفه شعرهای نیستانی طنز است

منوچهر نیستانی از شاعران تاثیرگذار دهه ۴۰ و ۵۰ به شمار می رود، که در غزل امروز ایران تاثیرشگرفی گذاشته است، اما متأسفانه حق او در ادبیات ایران به درستی ادا نشده است.

عمران صلاحی در گفت و گو با خبرنگار ادبی ایلنا ، گفت: منوچهر نیستانی در شمار شاعران مطرح و تاثیرگذار دهه های ۴۰ و ۵۰ به شمار می رود که بر روی غزل نوبتایر شگرفی گذاشته است. غزلها ، شعرهای کلاسیک و شعرهای نو او همه قابل تامل و بیعت هستند

وی در ادامه تصریح کرد: اگر قرار باشد که آنتولوژی طنز شعر معاصر ایران روزی منتشر شود ، حتما دو شعر " امتحان" و " حق" منوچهر نیستانی از نمونه های درخشان این ژانر در این مجموعه گنجانده خواهند شد. البته اگر چه شعرهای منوچهر نیستانی دقیق تر شویم به شعرهای دیگری نیز که از نظر طنز قابل تامل هستند برخوایم خورد

این شاعر و طنز پرداز معاصر ضمن اشاره به ستون "چیزبرگر" افزود: منوچهر نیستانی حتی در نثر نیز به طنز گرایش داشت و در سیتون "چیز برگر" به نکات ظریف و باریکی اشاره کرده است که مخاطب را به نوعی به بیداری و آگاهی دعوت می کند

صلاحی ضمن اشاره به نوآوری منوچهر نیستانی افزود: منوچهر نیستانی هم در بساختار و هم در مضمون غزل نوآوری کرده است، او زبان شعر را به زبان گفتار و محاوره نزدیک کرده است. او حتی توانسته است بسیاری از لحن ها که تا آن روز به شعر راه نیافته بودند وارد شعر کند



وی در پایان یاد آور شد: طنز مهمترین مولفه شعر منوچهر نیستانی به شمار می رود. نیستانی در اشعارش از طنزی کلامی سود می جوید. و از نمونه های این شعرها می توان به شعر "امتحان" و شعر "حق" اشاره کرد

م آزاد

کارخانه شاید تنها شعر موفق کارگری در ایران باشد

شعر کارخانه شاید تنها شعر موفق کارگری در ایران باشد که با شعر "درهای کارخانه"، "کارلسند برگ" برابری کند، اما شباهت این دو شعر در موضوع است

م آزاد در گفت و گو با خبرنگار ادبی ایلنا، گفت: منوچهر نیستانی یکی از شاعران برجسته معاصر به شمار می رود که با خلق شعر کارخانه نام خود را جز بهترین شاعران عرصه کارگری به ثبت رساند

وی در ادامه تصریح کرد: منوچهر نیستانی شاعری است که حق او در ادبیات معاصر ایران به خوبی ادا نشده است، شاید یکی از دلایل آن به انزوا جویی و پراکنده کاری خودش بازگردد؛ چرا که نیستانی ذهنش هیچ گاه به نظم نرسید او در آثارش مدام دست به تجربه های جدید می زد که هیچ را نیز به شکل جدی دنبال نمی کرد

شاعر مجموعه "گل باغ آشنایی" در ادامه یاد آور شد: جالب این جا است که نیستانی اصلاً جویسه بازی نمی کرد، پیرایش و پرداخت متن را نداشت در شعر او افسردگی مطالب بیشتر به چشم می آید تا پیرایش و پرداخت. تا آن جا که در یک شعر بارها دو شکل بیان یک مطلب را در کنار هم آورده تا خواننده خود یکی از این دو شکل را انتخاب کند

وی در ادامه گفت: نیستانی برای خودش عوالمی دارد و در همان عوالم شعر می نویسد در شعر با خودش گفت و گو می کند، کلنجار می رود گوشه و کنایه می زند و تا هر جا دلش بخواهد جاشیه می رود و این زبان پراکنده گوی حاشیه پرداز خود حجاب می شود و خواننده را پس می زند

م آزاد ضمن اشاره به شعر "کارخانه" یاد آور شد: کارخانه شاید تنها شعر موفق کارگری در شعر امروزی فارسی باشد که شعر "درهای کارخانه" کارل سند برگ را به مخاطب می آورد؛ اما این شباهت موضوعی است. امتیاز شعر کارخانه در زبان بیانگر و اثر گذار آن است زبانی که فضایی خشن، سرد، بی رحم و پرهیاهوی کارخانه را بی سوز و گذار و خالی از مبالغه القا می کند. البته کارخانه خالی از حس همدردی نیست و گرنه یک شعر مکانیکی از کار در می آمد

وی در ادامه گفت: نیستانی هیچ گاه نخواست یا نتوانست در یک مسیر حرکت کند و به همین دلیل نتوانست شیوه ای خاص را در شعر پی گیرد و بیشتر کارهای او به پراکنده کاری منتهی شد که همین باعث شد که بسیاری از شعرهای او به فراموشی سپرده شوند. البته اگر منوچهر نیستانی مثل خیلی از شاعران که نیازی نمی بینم نامشان را ببرم اهل باند بازی و بازی های پشت پرده نبود. پس انتظاری هم نمی توان داشت که نامش آن چنان امروز سر زبان ها باشد. نیستانی معتقد بود که نقد سالم باید اثر را به مخاطب بشناساند آزاد با اشاره به نیستانی که با طنز، سیاهی های جامعه را به باد تمسخر می گرفت، گفت: عکس العمل های نیستانی در شعرهایش بیشتر برای جامعه تازه به دوران رسیده آن دوران بود؛ او با به کار گرفتن طنز در شعرهایش زبان شعرش را به زبان مردم کوچه و بازار نزدیک کرده است



علی باباچاهی

نیستانی شاعری که قلندرانه می سراید

شعر قلندرانه را اگر مبتنی بر تعزل و شور و شیدایی و دم غنیمت دانی بدانیم، شعر منوچهر نیستانی را در صورتی می توانیم زیر این عنوان قرار دهیم که عنصر طنز، اعتراض، احساس متفکرانه نسبت به طبقات فردوست جامعه، قدری پوچی و بیهودگی به آن بیفزایم.

علی باباچاهی در گفت و گو با خبرنگار ادبی ایلنا گفت: هر عصر در مقایسه با دوران های دیگر، دارای هویت و گوهری متفاوت است تغزل نیز در دهه های ۴۰ و ۵۰ با تغزل در دهه های اخیر لااقل در بخش متفاوت نویسی شعر این دهه ها تفاوت فاحشی دارد. تعزل در دهه های پیشین غالباً توأم با ساختار نگارش قدمایی بود. نگرش ثنویت گرای شاعر و مطلق انگاری های متداول، تصویرها و فضاسازی فرضا تازه را نیز تابع نگارشی قرار می داد که نصف و نیمه آن ضرورتاً جلوه ای قدمایی داشت.

وی در ادامه تصریح کرد: با این توضیح که نوآوری های کم و بیش قابل پیش بینی به نظر می رسید، همه غزل های نیستانی از رنگ این تعلق (خصوصیت) آزاد نبودند و نیستند در این میان اما واژگان خاص عصر جدید و تکیه کلام های رایج کوچه و بازار و لحن غیر ادیبانه بندهایی از شعر نیستانی با تعزل همراه می شود که متوجه محورهای زیستی عصر ماست.

شاعر مجموعه "رفته بودم به صید نهنگ" در ادامه گفت: در شعر می توانیم با کمک شگردها و تمهیدات خاص و تصویر و تمثیل به ساماندهی جهانی بپردازیم که برای ما ناشناخته است. نیستانی زحمت سروسامان دادن به جهانی ناشناخته را کم و بیش به عهده عنصر طنز می گذارد. نکته در خور توجه این است که رویکرد به طنز در دهه ۴۰ و ۵۰ جز در شعرهای تنی چند از شاعران، چندان به چشم نمی خورد.

شاعر مجموعه "قیافه ام کمی مشکوک است" با اشاره به شعر امتحان افزود: نیستانی در این شعر با حوصله تمام جلسه امتحان را مجسم می کند و گفت و گو و پرسش و پاسخ بین استاد و یکی از شاگردانش را برقرار می سازد. در این شعر موضوعات مختلفی که در واقع چیزی جز سوالات امتحانی نیست پیش کشیده می شود و شاعر در شعرش از موضوعات ظاهراً مهم و مسلط، قدرت زدایی می کند و ابهت تصنعی آن ها را به ریشخند یا به قول امروزی ها به بازی می گیرد.

باباچاهی با اشاره به فضاسازهای دلهره آمیز و هولناک در کتاب "دیروز، خط فاصله" گفت: با توجه به مقطع سرایش، این شعرها ممتاز و منحصر به فرد به نظر می رسند. شعر "مرده" از این منظر قابل درنگ است. در این شعر مرده در قفس زندانی است پس از این که عده ای او را گرد شهر می گردانند و کودکان و دختران گرداگرد قفس او هیاهو برپا می کنند خنده اش می گیرد و زیر لب با خود می گوید که:

-اینان باز هم دل می برند!

و شعر بدین سان تمام می شود:

راز شهری را - که در کابوس من آباد، باد!

خلق تا اقصای عالم را قوافل می برند

مولف کتاب "سه دهه شاعران حرفه ای" با اشاره به فاصله گیری موقت از تعزل، طنز و فضاسازی دلهره آور گفت: نیستانی در شعر کارخانه به این موضوع توجه داشته است. شاعر در میان دودکش ها، چرخ ها و تسمه ها... می چرخد. این شعر که رویکردی آشکار به لحنی گفتاری و عناصری ملموس دارد، فاصله های طبقاتی را هم مدنظر دارد. شعری که به تشبیه و استعاره و تصاویر دلپذیر به درستی بی اعتنا است.



باباچاهی در ادامه گفت: رویکرد به اشیاء و عناصر و گرایش و توجه به آلات و ابزار زندگی جدید، در شعر شاعران معاصر بحث تازه ای نیست و نیستانی نیز این موضوع را به خوبی درک کرده است و او در شعرهایش بسیاری از کلماتی که در شعر جایگاهی نداشته اند وارد کرده است.

وی در ادامه گفت: در شعرهای نیستانی به نوعی شاهد مواجهه (سوگ و طنز) هستیم. می دانیم که بحران ارزش های اجتماعی- سیاسی زمینه ساز تنش های روحی و روانی است، تشدید این گونه بحران ها به نگرش و به تبع آن نگارشی دامن می زند که گریز از زندگان (اطرافیان) و همنشینی با مردگان را در شعر نقطه عزیمت خود قرار می دهد.

باباچاهی با اشاره به مکان های عمومی در شعر نیستانی گفت: سقاخانه، حمام، قهوه خانه و ... که بیشتر در شعرهای نصرت رحمانی و تا حدودی در شعرهای منوچهر نیستانی به چشم می خورد نشان از گرایش شاعران دهه ۴۰ و ۵۰ به واقعیت گرایی است. البته نصرت رحمانی پیش از شاعران دیگر به سراغ این فضاها می رود و نیستانی نیز گاهی سراغ قهوه خانه می رود و گاهی به سراغ کارخانه می رود. در شعرهای قهوه خانه ای او مرشد، مرید ، مشتری، عنتر، لوطی، قهوه چي، جعبه مار، شمایل حضرت، چای شیرین، دود چیق و... کلمات یا عناصر و افراد خوشبو را بر مبنای درکی معاصر از مقررات اجتماعی هنری به حاشیه می راند و در شعر کارخانه به جای نوازش گل های بنفشه و شب بو با دکمه های متصل به برق و از این گونه عناصر ظاهرا غیر شاعرانه بازی می کند.



<http://www.bukharamagazine.com>



رضا سید حسینی

نمی دانم چه سالی بود. در هر حال جوان بودم و مدتی مسئولیت صفحه ادبی «اطلاعات جوانان» را به عهده گرفته بودم. در آن هنگام منوچهر نیستانی، شاعر دیگر نسل ما گویا از تهران رفته بود و در شهرستان زندگی می کرد. روزی شعری از او بدستم رسید با عنوان: «نامه ای از منوچهر نیستانی به منوچهر آتشی». چاپش کردم. چند سطر از آن را به یاد دارم که اینجا می آورم.

نیست از من با تو و دانم وین بد است

ای نسیم کرده زین صحرا عبور

برگ خشکی از گل زردی به دست

هان ترا می جویم از این راه دور



وان عبور از کوچه هامان کو به کو
حسرت شبهای دیرین ای شگفت

از شب و شب زنده دار یمان بگو
حسرت شبها مرا دامن گرفت

و چند بیت دیگر...

یک هفته پس از چاپ شعر نیستانی، پاسخ آتشی بدستم رسید که آنهم شعری بود قریب ده بیت که همه آن را فراموش کرده ام به جز یک بیت که هرگز از خاطر نمی رود. زیرا واقعاً باید گفت که بیان کننده سرنوشت آتشی در تهران است. بیت اینست:

آه از این تهران مهمان ناپذیر

هر دو مهمان شب تهران پیر

<http://www.jmahdi1.blogfa.ir> بوی کاغذ

مهدی خطیبی

بخشی از "متن کامل سخنرانی در سومین سالگرد حسین منزوی در زنجان"

سال ۱۳۵۰ سالی است که این جریان شعری با دو کتاب "دیروز خط فاصله" منوچهر نیستانی و "حنجره‌ی زخمی تغزل" منزوی آغاز می‌شود. البته تلاش‌های گاه و بی‌گاه برخی شاعران دیگر نیز بوده است، اما مگر با یک غزل می‌توان شعری را به عنوان آغازگر شیوه‌ای نامید و مگر نه آن که هر شیوه‌ای با توجه به زمینه‌های اجتماعی، مرحله به مرحله رشد می‌کند؟ در غزل نیستانی به ساختمان غزل توجه بسیار شده است و در غزل منزوی به زبان و شیوه‌های بیانی و رویکرد دوباره به اصل غزل که همانا تغزل است.

نیستانی با هنجارگریزی نوشتاری و همچنین شکستن ساختمان غزل، جزء مبتکرترین غزل‌پردازان است. برای همین است که در غزلی ناگاه دو بیت با وحدت طولی مصرع‌ها دیده می‌شود و بیت سوم سه مصرع می‌شود و یا در قالب جملات معترضه‌ی غالباً بی‌فعل، هنجار نوشتاری غزل شکسته می‌شود. نظام سجاوندی در غزل نیستانی نقش ویژه‌ای دارد و در خدمت غزل است.

اما چرا نیستانی آنچنان که باید و شاید شناخته نیست. دو علت اصلی دارد: یکی به خاطر عقل نقال ماست که بیشتر به دنبال نقل دیگران هستیم تا جست و جو که آغاز نقد است و دیگر به خاطر زبان ناصر خسرووار او که زمختی خاصی دارد و وسواس در پرداختن به ساختمان غزل که او را از پرداختن به زبان و بیان، دور نگاه داشته است. اما منزوی دقت ویژه‌ای بر زبان و بیان کرده است و دیگر آنکه غزل را به طبیعت واقعی‌اش که همان تغزل است، سوق داده است. او در مصاحبه‌ای می‌گوید:

«من می‌گویم عشق یک مسأله‌ی روزمره نیست، عشق یک همیشه است. اما اضافه می‌کنم که عشق من و شما که با من‌آید با عشق حافظ فرق‌های بسیاری دارد. مگر نه این که زمانه‌ی ما با زمانه‌ی حافظ فرق‌های بسیاری دارد؟ عاشق زمانه‌ی ما و معشوق زمانه‌ی ما نیز، ناچار طعم غزل من و شما با طعم غزل شاعر قرن هفتم و نهم و دوازدهم فرق بسیار خواهد داشت و اگر نداشته باشد، معلوم است که من و شما انسان زمان خود نیستیم. به اعتبار این که عشق، همان "قصه‌ی واحدی است که از هر زبان می‌شنوی، نامکرر است". غزل زمانه‌ی ما نیز،



عشق زمانه‌ی ما را با مخاطبش در میان می‌گذارد که در دو سویش عاشق و معشوقی ایستاده‌اند که می‌دانند کجا و در چه نقطه‌ای از جغرافیا و در چه لحظه‌ای از تاریخ ایستاده‌اند.»

<http://amoosa.persianblog.ir> ایلبرت

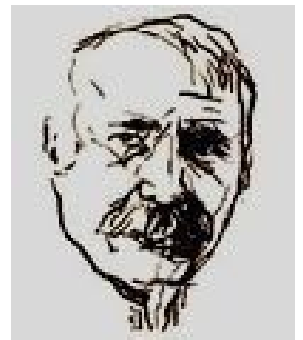
احمد رضا احمدی

ژست های روشنفکری نیز از پیامدهای ادبیات مدرن بود، هنرمندان در آن دهه ها فکر می کردند با این ژست ها هنرمند ترمی شوند، مثلا اگر آلبوم عکس هایی که از "منوچهر نیستانی" برجای مانده است را نگاه کنیم، او را در هیچ کسی بدون سیگار نمی بینیم و سیگار برای شاعران چون او به نوعی ژست محسوب می شد. البته کسانی هم بودند که ژست های دیگری داشتند که از نظر قشر روشنفکر آن روز مطرود بود و با این ژست های می خواستند خود را به عنوان شاعر و روشنفکر به جامعه معرفی می کنند. اما با این که دو یا سه دهه از آن روزها نگذشته این افراد فراموش شده اند، کسی که هنرمند نباشد با ژست نمی تواند خود را هنرمند معرفی کند.

<http://www.glassyguards.com>



محمد علی بهمنی



غزل بعد از نیما با منوچهر نیستانی شروع شد و او نیما را زودتر از بقیه درک کرد، هوشنگ ابتهاج با سایه پل‌ی بین غزل دیروز و امروز می زند که اسمش را گذاشتم پل سایه، نیستانی از این پل عبور می کند و نشان می دهد که این پل، پل استواری است. اما خود سایه از این پل عبور نمی کند و همچنان معماری اش باقی می ماند ولی نیستانی از این پل عبور می کند و نشان می دهد این پل، پل استواریست و دلهره ها را برطرف می کند. انسانی مثل شادروان حسین منزوی علاوه بر این که از این پل عبور می کند یک نوع شمایی رو از خود نشان می دهد و چشمها را خیره می کند .



<http://www.ashtidaily.com>



توکا نیستانی: منوچهر نیستانی شعر منتشر نشده ندارد

توکا نیستانی در آستانه بیست و پنجمین سالگرد درگذشت منوچهر نیستانی اظهارداشت که پدرش هیچ شعر منتشر نشده ای ندارد. توکا نیستانی، فرزند منوچهر نیستانی در خصوص آثار پدرش به ایلنا گفت: منوچهر نیستانی شعر منتشر نشده ندارد و گزیده شعرهای او به انتخاب علی باباچاهی توسط انتشارات مروارید منتشر شد. او افزود: پدرم انسان منظمی نبود و این خصلت از او به ما ارث رسیده است. او عادت داشت هر شعری را که می نوشت بارها کلمات و سطرهایش را جابه جا می کرد. من در میان کاغذ پاره های او چون او عادت داشت شعرهایش را روی پاکت سیگار گوشه و کنار روزنامه بنویسد، یک شعر را با چندین وزن پیدا کرده ام. از این رو چون نمی دانم نسخه نهایی مورد نظر او کدام است، این شعرها را منتشر نمی کنم. نیستانی ادامه داد: پدرم عادت داشت هر شعری که می سرود خیلی زود منتشر می کرد، از این رو فکر نمی کنم شعر منتشر نشده ای از او به جا مانده باشد. ما نیز علاقه ای نداریم چند شعر نصفه و نیمه او را به دست چاپ بسپاریم.

<http://www.poetry.ir>



گزینه اشعار " منوچهر نیستانی" به انتخاب علی بابا چاهی آمد

خبرگزاری مهر:

گروه فرهنگ و ادب: کتاب شعر « گزینه اشعار منوچهر نیستانی » ، حاوی سروده هایی از شش دفتر شعر این شاعر به انتخاب علی باباچاهی منتشر شد .

به گزارش خبر نگار کتاب مهر ، « گزینه اشعار منوچهر نیستانی » ، با گزینش و بررسی " علی باباچاهی " ، در ۲۰۰ صفحه ، شمارگان ۱۱۰۰ نسخه و بهای ۱۹۰۰ تومان ، برای اولین بار توسط " انتشارات مروارید " ، به پیشخوان کتابفروشی ها راه یافت .

" منوچهر نیستانی " ، شاعر معاصر ، در سال ۱۳۱۵ در شهر کرمان متولد ودر سال ۱۳۶۰ در تهران چشم از جهان فرو بست . از وی کتابهای « جوانه ها » (۱۳۳۳) ، « خراب » (۱۳۳۷) ، « دیروز ، خط فاصله » (۱۳۵۰) و کتاب « دو ، با مانع » ، در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است .

به گزارش مهر ، در « گزینه اشعار نیستانی » ، مقدمه مفصلی در شناخت و زندگی نامه وی به قلم " علی باباچاهی " ، درج شده و پس از آن فصلی نیز در نقد و بررسی اشعار این شاعر معاصر در حدود ۳۰ صفحه به همراه بیش از ۴۰ قطعه شعر بلند و کوتاه شامل اشعاری به سبک نیما و چند غزل از شاعر نیز منتشر شده است .

" حسین سرافراز "، روزنامه نگار؛ در مقدمه این کتاب درباره " نیستانی "، می نویسد: نیستانی را من در دهه ۳۰ شناختم، آنوقت ها دانشجوی ادبیات بود. شعرهایش را در مجله " اتحادیه ملل " می خواندم.

وقتی از " نیستانی " می پرسند که از کرمان و کودکی ات حرفی بزن، اشاره می کرد که: تلخ بود، " نیستانی " جوان این تلخی ها را به شعر تبدیل می کرد و در هجده سالگی اولین مجموعه شعرش با عنوان جوانه را منتشر کرد. این تلخی اما کم و بیش برای او حرکت آفرین است؛ شاعر جوان کرمان را رها می کند و به تهران می آید تا جریانات شعری را از نزدیک تجربه کند و با شاعران معاصر محشور شود.

به گزارش مهر، " نیستانی " در سال ۱۳۵۷ در پاسخ به این سؤال " سرافراز " که: چرا شعر در دهه بعد از چهل از تب و تا افتاد؟، می گوید: شاعران جوان شعر را نمی شناسند. شعر تب و تابی ندارد، بچه های بعد از ما شعر را آن گونه که باید، نمی شناسند و به هیچ جا راه نبرده اند. بیان شعری و وزن را نمی شناسند.

ساو <http://www.saav.blogfa.com>

منوچهر با وجود حجم کم آثارش مخصوصا در قالب غزل یکی از تاثیر گذارترین و مدرن ترین شاعران معاصر به حساب می آید اولین بار او بود که اساس سطر بندی سنتی غزل را به هم ریخت بهتر بگویم غزل را از لحاظ فرم شالوده شکنی کرد و مبنا ی سطر بندی را نه بر وزن که بر معنا قراردادهمینطور فصل بندی را در غزل رایج ساخت و نه به صورت سطحی که تمام این دفرم کردن هارا با دلالت و منطق انجام میداد تاثیر او بر شاعرانی مثل منزوی غیر قابل انکار است هرچند منزوی پخته تر عمل کرده است در شعر او همیشه نوعی ابهام شاعرانه موج میزند نوعی ابهام که گویی همانجاییست که شاعر وارد شعر خود می شود و این ابهام ساختگی و تصنعی نیست که در بیشتر اوقات به عنوان امتیاز شعر نیستانی خود نمایی می کند چند شعر از این بزرگوار را در زیر میخوانید شما می خواهید این غزلها را با آونگارد ترین و پرمدعترین نمونه های امروز مقایسه کنید با توجه به اینکه این غزلها حداقل سی سال پیش سروده شده اند. من نتیجه ی این مقایسه را میدانم.

<http://www.asianews.ir>



اشعار نیستانی بعد از دو با مانع

۸۴/۴/۲۱ - ۱۳:۱۴ - آسیا

گینه اشعار زنده یاد منوچهر نیستانی از سوی انتشارات مروارید به زودی چاپ و منتشر می شود.

مدیر انتشارات مروارید ضمن اعلام خبر فوق اظهار داشت: از زنده یاد منوچهر نیستانی بعد از این که کتاب «دو مانع» او در سال ۱۳۶۹ و بعد از مرگ او منتشر شده بود، کتاب دیگری به چاپ نرسیده است. بر همین اساس انتشارات مروارید تصمیم گرفت، بیست و پنجمین کتاب از سلسله کتابهای گینه اشعار را به گینه اشعار منوچهر نیستانی اختصاص بدهد. بر همین اساس گیده ای از آثار منتشر شده نیستانی به همراه چند شعر تازه در یک مجموعه به زودی راهی بازار می شود. حسن زاده مدیر انتشارات مروارید در ادامه افزود: در این مجموعه همه قالب های شعری که نیستانی در آن طبع آزمایی کرده و در کارنامه اش وجود دارد اعم از چهارپاره، غزل، مثنوی، شعرنیمایی و شعر آزاد خواهد آمد.

منوچهر نیستانی از جمله شاعران فعال پیش از انقلاب بود که نخستین مجموعه شعرش را به نام خواجو در هشتاد صفحه در سال ۱۳۳۳ منتشر کرده بود و «خواب» دومین مجموعه شعرش در سال ۳۷ و «دیروز، خط فاصله» را توسط انتشارات رز در سال ۵۰ به دست چاپ سپرده بود و «دو مانع» آخرین مجموعه شعرش پس از درگذشت این شاعر که شامل سی و سه قطعه شعر در قالب کلاسیک و آزاد بود به انتخاب و مقدمه فرامرز



سلیمانی شاعر ایرانی مقیم آلمانی تنظیم و تدوین شد و در سال ۱۳۶۹ توسط انتشارات بزرگمهر به بازار آمد و از تاریخ فوق تا الان هیچ اثری از نیستانی منتشر نشده است.

پشت هیچستان <http://www.poshtehichestan.blogfa.com>



گل اومد بهار اومد نویسنده : منوچهر نیستانی

اشعار





[متن کامل این مجموعه در " نشر دیگران ۴۳۷ " آمده است ، با این نشانی :

<http://xalvat.com/Nashr-eDigaran/401-450/437.Neyestani.pdf> "چندتا شعر از منوچهر نیستانی : خراب" (متن کامل)

م. ایل بیگی]



قهوه خانه

چشم ها، خسته، چهره ها، بیمار
حرف، خشکیده بر لبان خاموش
قصه ی ناتمام مرشد را،
غرق حیرت، همه، سراپا گوش:
"مرگ سهراب یل به دست پدر
رستم و ، ماتم و ، شکیبایی
قصه ی و عده حکومت ری
دشت، رنگین زخون پاک امام،
(وای از این جیفه، مال دنیایی!)
زال دستان و، قصه ی سیمرغ،
شیخ صنعان و،
عشق و رسوایی
قصه ی هفت گنبد بهرام
هفت حوری در او ز هفت اقلیم
همه در حسن، همچو ماه تمام!
بهتر از ماه در دلارایی!..."



مشتری، غرق نقل مرشد پیر
قهوه چي مي رسد:
«عمو! چايي...»
گاه آهي و گاه درد دلي
گه سکوتي، و خس خس نفسي
مي کند چرت لوطي را،
جستن عنتر، از نگاه کسي!
گل مولا و، مار و جعبه ي او
چند برگ دعا: کلید نجات
سرفه هاي مدام سينه خراش،
نعره ي دست جمعي «صلوات!»
روي تخت شکسته اي، پيري،
خيره، برعکس روي ديوارست:
در کنار شمایل حضرت،
صحنه اي از خروج مختار است
پرسه ي بچه گربه اي، هر سو،
بند بازي عنكبوت به تاق....
پچ از مرگ و مير بر سر آب
صحبت از جنگ و، قيمت ارزاق!
سرزا رفتن زن ارباب ...
سرفه و، بحث و، چرت، خميازه...
چاي شيرين و دود تلخ چيق.....
روز فرتوت نيز مي نوشند،
چاي در جام نقره فام افق.....



کارخانه

اینجا،

هر دکمه یی به منبع برقیست متصل،

کار تلاش آهن و بازوست

هر گوشه پیلواری، پولاد،

روی زمین چوب

خفته ست و دود عالم، با اوست

با سینه ها رفاقت دیرین صبر و سل

اینجا،

گل های لفظ های شما را

-نارسته از لبان

توفان پرغریو هزاران چرخ،

از دود کش، به خارج انبار می برد.

اینجا،

انبار انفجار مدامی پر از صداست،

بازی بی صدای لبان ، پیک قلب هاست،

هر سینه، کوره یی و زصدیاد مشتعل

یاد غروب

درهای آهنی بر روی پاشنه می چرخند

مردان چرب خسته،

بی حرف

دسته دسته، بیرون می آیند)

یاد غروب، و خانه

چه خوب، آه!



لم دادن و تمدد اعصاب،
با چای داغ، و شام لب حوض،
فریاد بچه ها،
برخورد دیگ و قاشق مطبخ
و آنگاه، خواب،
خواب ...
چشمان نمی توانند این دود را شکافت.
هر چهره، یک غریبه ی دیگر،
با چشم باد کرده،
با گونه ی برآمده- از پشت درد و
دود
شط مدام همهمه، اینجا،
خاموش می کند (نه اگر بود!)
فریاد قلب های شما را.
توفان بی امانی،
با خویش می برد،
گل های رنگ رنگ صدا را

ساو <http://www.saav.blogfa.com>

غزل ۱

شب می رسد ز راه. ز راه همیشه گی
شب با همان ردای سیاه همیشه گی
تردید در برابر بد!



خوب!

نیستی!

چشمت چراغ سبز و سیاه همیشگی
عاشق شدن گناه بزرگیست _ گفته اند_
ماییم و ثقل بار گناه همیشگی!
می بینمت که صید دل خسته می کنی
با سحر چشم _ مهر گیاه همیشگی_
ای کاش می شد آنکه به ره با ز بینمت
با شرم و نهز ونیم نگاه همیشگی!
نازت نمی کشم که لگد مال هر کسی
ماهی ولی دریغ نه ماه همیشگی...
(بری بونس هلالی من می خورد تو را_

شب _ ماهی بزرگ و سیاه همیشگی)

با بی ستاره های جهان گریه کرده ام
یک آسمان ستاره گواه همیشگی
تا راز دل بگویم. در خویشتن شدم
سر بر ده ام به چاه به چاه همیشگی
نازت نمی کشم که لگد مال هر کسی
ماهی ولی دریغ نه ماه همیشگی
خر گوشکم به شعبده می آورم برون
خرگوش تازه ای زکلاه همیشگی
موی تو خرمی ست طلاپی. به دست باد
در چشم من جهان پر کاه همیشگی
آرامش شبانه مگر می توان خرید
با سکه ی قدیمی ماه همیشگی؟



یک باغ بی ترنم مرغان در قفس
سوغات روز
روز تباه همیشگی
حیف از غزل که تنگ بلور است_ پر شود
با اشک گرم و سردی آه همیشگی!

غزل ۲

آن چه از یاران شنیدم
آن چه در باران گذشت...
آن چه در باران ده
آن روز
بر یاران گذشت...
های های مستها پیچید در بن بستها
طرح یک تابوت در رویای بیماران گذشت...
کوهها را، در خیال پاک، تامل غروب
سیلی از آوای اندوه عزاداران گذشت
کاروان دختران شرمگین روستا
لاله بر کف در مهی از بهت بسیاران گذشت
در ته تاریک کوچه یک در یچه بسته شد
انتظار بی سرانجام بد انگاران گذشت...
جای پای ماند و زخمی سبزه زارانرا به تن
جمعه ی جانانه ی گلگشت عیاران گذشت



تا به گورستان رسد_دیدار اهل خاک را_

ماهتاب پیرلنگان از علفزاران گذشت...

غزل ۲

تو نیستی_ (و چه گلها که با بهارانند)

ترانه خوان تو من نیستم- هزارانند

نثارراه تو یک آسمان شقایق سرخ

که گوهران دل افروزشب کناران اند

گریست تلخ که:

((صحراي آسمان خالیست!

ستاره های در او چشم های ماران اند!

نشان مهر گیاهی در این کویر که دید_ز مهرومه _

که در این راه رهسپارانند؟...))

"ولې نه! این الماسگونه_ در دل شب_

نه سکه اند که در قعر چشمه ساران اند.

همین تلالو الماسگونه می گوید

که باز بسته ی امید بی شمارانند..."

تو_ تشنه کام به صحرادمیده!_ دل خوش دار

که ابر های سیه.مژده ی بهاران اند

بشسته سر به گریبان-کسی چه می داند؟

که در سواحل شب خیل سوگواران اند...

امید ها که به دل داشتیم می بینی؟

که ساقه های لگد کوب روزگاراند...



تورابه مزرع بی انتهای زرد غروب
انیس و محرم هر روزه کوهسارانند
چراغ جادوی چشمان سبز او روشن!
که نیک عهد و وفا را نگاهداران اند.

غزل ۷

زما دو خاطره ی بی دوام می ماند
ز می نه حال که دردی به جام می ماند
چه سال ها که زمین بی من و تو خواهد گشت
که صید می رمدازدام و دام می ماند!
از این تردد دایم-که در نظر جاری-
کدام منظره ی مستدام می ماند؟
خطوط منکسری با شتاب می گذرند
بر این صحیفه-که گفت؟-از تو نام می ماند
چه سایه وار سواران در آستان غروب..
چه نقشی؟
از که؟
در این ازدحام می ماند؟
چه باغ ها به گذر ها -پرازشکوفه ی سیب-
چه عطر ها که تورادر مشام می ماند
ستاره ها و سحر ها و صخره ها و سفر...
چه خوب!
(زینهمه بر جا کدام می ماند)
به جر به چهره ی ما خفتگان-که رودرروی-



چه جای پای از این صبح و شام می ماند؟
مسافران ز عطش دسته دسته می میرند
و چشمه ی حیوان در ظلام می ماند.

آوازی آزاد

اما اگر بهار نیاید ...

با آن که حرفهای مرا باد
با ابرهای سوخته پرواز می دهد
با لحظه های من همه مغموم
در شهرتان غریب رها میکنم هنوز
این حسرت
این ترانه معصوم
ای با شبم نشسته چو مهتاب
با من سخن بگویی نه با ابر
در اشک من نگر نه به مرداب
با خود به دوردست غرویم ببر که باز
قلبم ز هیبت شب گریه کرده ساز
خرداد را به شادی گشتن
در باغ چشمهای تو خواهم من
در باغ چشمهای تو می خواهم
شعر و شکوفه خرمن خرمن
اما اگر بهار نیاید...!



ای با شبم نشسته چو مهتاب
افسوس حرفهای مرا باد
با ابرهای سوخته پرواز می دهد
با لحظه های من همه مغموم

و اینک آن عاشق وار

به شب
شبانہ دیگر
ز شهر می رفتیم
ستارگان مشایع بودند
ستارگان قدیم
فراز آمده از شهر پک آبی خود
و فوج فوج که از اوج شب نظاره گران
کیوتران برفی بودند
سپید پوشان ارواح رفتگان به ما نگران
و اهتزاز پر اندوه دستمال سفید
و اشکهایشان باران نور و مروارید
جواهری که نثار من و تو می کردند
ولی تلا لو لبخند تو جواهر من
و اشک شوق تو از هر ستاره بهتر من
تو حیف گفתי بازار مردم شیراز
چه قصه هایی گفتم
و اشک اشک تو باز



در آن سفینه جادو مسافران من و تو
و روزها و شبان بی تسلسل معهود
و آن سفینه کوچک تمام دنیا بود
دو تن خدا ابدی حکمران در آن من و تو و دور
دور ز دوزخ ز دیگران من و تو
و ما گذشتیم آرام
ز کوههای کریم رفیع رنگارنگ
ز گل ز سنگ گذشتیم و باغها گلسنگ و از دماغه امید نیک نیز گذشتیم
ز خویشتن ز هزاران هزار چیز گذشتیم
وز آن بهشت که در او خدای معجزه گر
که قلب تازه بکارد درون سینه ما
من و تویم و شب دیگر و سفینه ما ...

<http://www.bbc.co.uk/persian>



BBC PERSIAN.com

بهار من

گفتند زندگی

بار دگر به روی تو لبخند می زند
و ای شاعر رمیده دل، افسون نوبهار
بار دگر به پای دلت بند می زند
این هم بهار



خنده شیرین روزگار
پس کو قرار بخش دل بی قرار من؟
پا می نهم به راه
به امید مهر یار
ای وای بر من و بر دل امیدوار من
سالی دگر گذشت و دریغا که من ز عمر
جز خاطرات تلخ، بری برداشتم
در دل نشاندم اخگر عشقش به اشتیاق
بیچاره من که چاره دیگر نداشتم
لبخنده بهار نخنداندم، که من
لبخنده های دلکش او را ندیده ام
بیزارم از نسیم نوازشگر بهار
چون تا کنون نوازش او را ندیده ام
سال گذشته گرچه به غم سوختم، ولی
دیگر در آرزوی نگاهی نسوختم
بی اختیار دل به خیالی نباختم
هر دم در این خیال به راهی نسوختم
امسال، چشم من
دنبال چشم غم زده غم زدای اوست
ور با همه رمیده دلی زنده مانده ام
تنها برای اوست.



آن طرف

دشت در دشت - همه سادگی و صبح و، سکوت
ماهتابی و شبی نیز، ترا بود ترا!

برکه، پرتابش خورشید - که با جنگل تو -
ساحره ی صبح سحر خیز، ترا بود ترا!

سحر و، اندوه جنوبی - و فضاهاى غریب
آفتابی (و شبی - نیز) ترا بود ترا.

من چو می خفتم با جنگل تاریکی خود
آن گل ناز سحر خیز ترا بود ترا

در شبستان من - ای شمع که از جمع جدا! -
روشنی های شبامیز ترا بود ترا!

خوبی آن گونه که در باور من - در تو نبود -
بی خبر من! - که بدی نیز، ترا بود ترا!

دشت در دشت همه سادگی و صبح و سکوت
ماهتابی و شبی نیز ترا بود ترا!

منوچهر نیستانی

آن طرف، هر چه دل انگیز ترا بود، ترا.
آسمان، سقف پر آویز ترا بود ترا،

بی خیالی که کنی آتش ما تیز ترک،
با همه وسوسه، پرهیز ترا بود ترا!

یک سر سوزن اگر عیب در اطوارم بود
باز در دیده دلاویز ترا بود ترا.

جنگل سبز نگاهی - همه حیرت، همه عمق -
غمزدا گرچه، غم انگیز ترا بود ترا!

مثل یک پرده مجهول قلمکار قدیم،
آنهمه نقش دلاویز ترا بود ترا!

جنگلی سبز - پر از خاطره و خط و، خطر
بی محابا، خطر انگیز، ترا بود ترا!

مثل یک باغ
- که انبوه

که ابهام در او -

زردی بی غش پاییز ترا بود ترا.





سکه ها در چشمه

تو - نیستی - (و چه گل ها که با بهاران اند)
ترانه خوان تو - من نیستم - هزاران اند.
نثار راه تو یک آسمان شقایق سرخ،
که گوهران دل افروز شب کناران اند.
گریست، تلخ که:
صحرای آسمان خالی ست!
ستاره های در او چشم های ماران اند!
نشانه مهرگیایی در این کویر که دید،
- ز مهر و مه - که در این راه رهسپاران اند؟...
- ولی نه ! اینهمه الماسگونه - در دل شب -
نه سکه اند که در قعر چشمه ساران اند؟
همین تلالو الماسگونه، می گوید:
که باز، بسته ی امید بی شماراند...

تو - تشنه کام به صحرا دمیده! - دل خوش دار
که ابرهای سیه، مژده های باران اند.
نشسته سربگربیان - کسی چه می داند؟ -
که در سواحل شب خیل سوگواران اند...
امیدها، که به دل داشتیم - می بینی؟ -
که ساقه های لگدکوب روزگاران اند...
ترا به مزرع بی انتهای زرد غروب،
انیس محرم هر روزه کوهساران اند.
چراغ جادوی چشمان سبز او روشن!
که نیک عهد وفا را نگاهداران اند.

منوچهر نیستانی

<http://www.rezafarmand.com/index.htm> Reza Farmand فرمند رضا

دیروز، خط فاصله

یاد غروب و خانه...

لم دادن و تمدد اعصاب

با چای داغ و شام لب حوض

فریاد بچه ها،

برخورد دیگ و قاشق و مطبخ



و آنگاه خواب، خواب... (کارخانه)

*

مثل یک برهه ی کوچک پاکبی! (ای تو با رایحه ی پاکترین)

*

و جسم باکره ی او به اهتزاز درآمد
تلاش پر عطشی را به من قبولانید
و آن چه در من یک لحظه کشته شد
«شک» بود...

و او- چو آهو بعد از تلاش در زنجیر
در آستانه ی رخوت نفس نفس می زد.
(سخن ز غیبت کوتاه روح)

*

امروز، از نگاه تو سرگشته تر منم
هر گوشه را به خواهش نامعلوم سر می زنم (منزل آخر)

*

صبح

چون بیضه ی بوقلمونی

از فلق

قل خورد

آمد و آمد بر در خانه ی ما خورد به سنگی و

{شکست

(خلق جهان یکسره نهال خدایند)

*

گفتی و خوش گفتی، ز قول شعر هندی،

«شاعر! ز باران ها مگو»



باري، بیاران! «قلعه‌ي سنگباران»

بر گرفته از «دیروز، خط فاصله» انتشارات رز

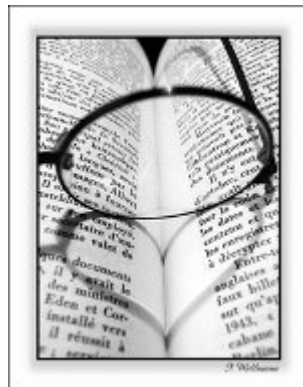


<http://www.parand.se>

عشق و تحصیل

خاطرهء عشق های دوران مدرسه که هنوز با خیلی از ماها مانده و هست.

این شعر از «منوچهر نیستانی» یادم آمد که «عشق و تحصیل» نام دارد، و وصف حال همین حس و حال است. نمی‌دانم شما هم این شعر را به یاد دارید یا نه؟ از بهترین شعرهای «نیستانی» نیست البته. ولی شک ندارم که آن حال و هوا و ایام را حتماً به خاطر دارید.



از پس شیشهء عینک، اُستاد

سرزنش بار به من می نگرد

باز در چهرهء من می خواند

که چها بر دل من می‌گذرد

می‌کند مطلب خود را دنبال:

«بچه‌ها! عشق گناه است، گناه

وای اگر بر دل نخواستہ‌ای



لشگر عشق بتازد بیگاه».

می‌نشینم، همه ساعت خاموش

با دل خویشتم دنیائیست

ساکتم - گرچه به ظاهر - اما

در دلم با غم تو غوغائیست

مبصر امروز چو اسمم را خواند

بی‌خبر داد کشیدم: «غائب!»

رفقایم همگی خندیدند

که جنون گشته به طفلک غالب

بچه‌ها هیچ نمی‌دانستند

که من آنجایم و دل جای دگر

دل آنهاست پی درس و کتاب

دل من در پی سودای دگر

من به یاد تو و آن روز بهار

که تو را دیدم در جامهء زرد

تو سخن گفتی، اما نه ز عشق

من سخن گفتم، اما نه ز درد

من به یاد تو و آن خاطره‌ها

یاد آن دوره که بگذشت چو باد

که در این وقت به من می‌نگرد

از پسشیشهء عینک، استاد



با خیالت خوشم از اول زنگ
لحظه‌ای فارغ از این دنیایم
زنگ خورده‌ست، «منوچهر» بیا
تو «فریدون» برو، من می‌آیم!



<http://naserghiasi.com>

حق، حق... (مجموعه‌ی کلمات قصار!)

حق یک کُرهِست- / با چرخشی که با او،- / «رعناي مستبد» یست - / هر جانب از جوانب را می‌گردد. / پس: حق به جانب همه کس هست!

حق انعکاس آبی دریاست.

حق، آسمان پاک است. / باران، بی‌حسابش شسته / با شیشه‌اش به وسعت دنیا، / اما، / بر روی خلق بسته. صامت، / ثابت، / بی‌حجم. / حق، یک نقب پیچ در پیچ / افسانه‌ای و تاریک، / در زیر آفتاب است.

حق طفل نوزبانی، نوپا / اکنون، / از شیرخشک، اشباع / در باغ‌های خرم خوب است.

حق، یک باکره است، / مغرور، بی‌ترحم / و اکنون آرام، / با عشوه دارد می‌آید. / از پشت کاج‌ها، با موج‌های گندم!

حق آواز «قلب» یک زن هرجایی است. / عنوان کارنامه‌ی رسوایی، / فریاد پرتلاطم دریا / یا غرقه در تهاجم دریایی‌ست.

حق، اسبی اصیل و آرام / با ترس تیر و / ترکش. / وز ترس تیر و / ترکش، / صاحب، / سوارکار / و سوت مسابقه، / پیوسته می‌گریزد.

حق، نوغان است. / و معلوم نیست، / در پیله مرده است و یا نه؟

حق، یک «چند ضلعي» است، / البته نامنظم، / بی‌اندام. / حق یک مثلث است / راسش مماس با عرش، / یا «کنگره» است. / و ضلع قاعده، یک سوی قصر عاج / یک سوی دیگرش، / یک قصر دیگر است. / نه، / حق کلبه‌ای محقر / خیلی محقر است.

حق یک «مربع» است، نه! / یک مستطیل کامل: / ضلع بلندتر: مشرق. اضلاع دیگرش: جوانب دیگر. / چون قاب کهنه‌ایست، این عکس کهنه را / - که جهان باشد-



حق یک کتاب مبهم،/بغضی،/شروع گریه‌ی آرامی‌ست:/حق: در دکه‌ای محقر-/ با هیاتی حقیر-/در چار راه‌ها!/- در چار راه قصر و گلوبندک -/در کوچه و خیابان،/در معرض خرید و فروش است.

حق: آسمان ابری/- با غرشی، صلابت با اوی -/ پیوسته در خروش است.

و حق برادر زحمتکش من است!/ -/ مرحوم عنکبوت/که در عروسی،/بعد از زفاف، مرد.

حق کودک یتیمی‌ست، از روستا/شاید ز روستا، دور/چشمش به اغنیا - گر چشم باز باشد -/وز چشم اغنیا، دور.

حق: مرده‌ی غریبی‌ست،/پوشیده در کفن، -/ کرباس رنگ‌مرده - که «ایسم» است.

حق: با برده‌هاست، سیاهان، اما/فعلا که با «نیو کلن یا - لیسم» است!/تا این بزرگوار،/ (در وزن شعر من هم اخلاص می‌کند)/زراذخانه دارد/ضرابخانه دارد،/هرجا نفوذ خود را اعمال می‌کند

حق یک اتاق خالی‌ست،/ یا یک اجاق سرد،/ در عمق جنگلی، گم،/ حق یک یاخته است شاید/در خون پاک مردم.

حق یک اشتباه لفظی‌ست/یک لفظ یک هجایی،/ نه!/حق یک اشتباه فاحش چاپی است،/که گاهی «حک» -/از اصل خویش منفک -/ (یعنی که «حق» اصولا حک است،/ اما: کجا؟ و برچه؟/ بر قلب‌ها؟/ بر قلب‌های قلب؟/ این قلب‌ها که آسان،/از سینه‌هایشان، بیرون می‌آورند؟)

در جنب خواسته‌ای خصوصی،/حق،/یک قرارگاه عمومی‌ست.

حق: آواز یک پرنده‌ی مستعفی‌ست/حق،/ - بگذریم - / کافست!

از «دیروز، خط فاصله»، منوچهر نیستانی، چاپ دوم، انتشارات رز، ۱۳۵۱



www.poetrymag.org

دست در دستم نه

دست در دستم نه

ای که گیسوی تو یک اقیانوس

آسیایی بزرگی که همه نارنجی

با تو افسانه و با لب‌هایت

قصه و قول که آمیخته با افسوس...

تو نخستین بار کرکس‌ها را راندي

تا لب جوباري

که فقط من ماندم...



که فقط خود ماندي...

غزل خواندي :

«سال ها دل طلب جام جم از ما مي کرد...»

زیر لب خواندم :

«...آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا مي کرد»

و تو بودي که فرا خواندي

همه نیلوفرها را

و تو بودي که به بوي گل افسون کردي

همه مرغان را

صحرا را

که نشان مي جستند از سيمرغ

عاج انگشت تو بود که اشارت مي کرد به کجايي که بجو آنجا را

دست در دستم نه

پاي رفتارم نيست

با کسي جز تو سر و کارم نيست

گر نباشي تو

سايه و

سنگي و

ديوارم نيست .

دست در دستم نه

که مرا مرگ در اين فاصله به...

صبر بسيارم نيست .



نامه‌یی در شب، به شب

گفتم که "می‌نویسم"
شب، از چمن نوشتم!
با شب نشستم، این راز
با اهرمن نوشتم
با کوه و برز و تابش
– با این‌که برده خوابش –

از تهمتن نوشتم
من از چمن نوشتم
با اهرمن نوشتم
گل‌های زنگ‌رنگ‌اند
زیر چراغ مردم
یا رنگ‌های روشن،
با رنگ چشم‌ها، گم
مانند لاله‌هایی،
در سایه‌سار گندم
از گم شدن نوشتم.

آیا وزد نسیم،
شب با پیام و پرسش؟
با بوی شب‌نشینان:
گل‌ها
گل‌ها که در نیایش



این را، من اشب، آری
با نسترن نوشتم

یک نامه نیز امشب
با خویشتن نوشتم

باید بهار را دید
با چشم، اگر مسلح
شب رفت و صبح آمد

دیدم چه نامه‌هایی
لز من به من نوشتم

<http://www.payane-rah.blogfa.com> پایان راه

با رفتنت ...

حنجره ام سیاه پوشیده است
و لحن تلخ عزا
سپیده های کلام را
در شبانه ای مایوس
به خاک می ریزد ...

با رفتنت

ای قامت رسای عاطفه ها
دیگر اعتماد بودن و ماندن را



هیچ اعتبار نیست

چندان که حتی

دوام دم زدن خویش را مشکوکم

« تنها صداست که می ماند »

گفتی

ای صدای سبز رهایی

آیا تو مانده ای ؟

دردا !

تنها نماندن است که می ماند

و در نهایت روز

تنها شب است که می خواند ...

اکنون که شب ، تفکر طولانی من است

و ماه ، سالکی از زخم بر چهره تفکر خونینم

ای بادهای بیماری !

ای ضجه های ویرانی !

بگویند ...